تیمورشاه از زنان متعدد خویش که از قبائل و اقوام مختلف مانند پشتون افشار، هندو و کشمیر بودند ۳۳ پسر و ۱۳ دختر داشت که پسران مشهورش در تاریخ افغانستان عبارت از همایون، محمود، فیروزالدین، عباس زمان شاه و شجاع الملک اند. در دوران تیمورشاه بزرگترین واقعهٔ جهان انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ - ۱۷۹۵ م) بود. که حکومت های مطلقه و استبدادی را در اروپا ختم نمودند و در عوض آن حکومت های دیموکراسی به میان آمد. تیمورشاه در سال ۱۷۹۳ عیسوی فوت شد و در چهارباغ کابل دفن گردید. چون تیمورشاه ولیعهد خود را تعین نکرده بود، ازین سبب پس از مرگش کشمکش ها و اختلافات زیادی در بین اولادهٔ او برای گرفتن سلطنت شروع شد و تقریباً نیم قرن در بین خود جنگیدند. اگرچه تیمورشاه در دوران سلطنت خویش بر مناطق مقبوضه و کشور پدر خویش قناعت کرده بود و یک قدم از آن فراتر نه نهاد اما از دست پسرانش آن هم تجزیه و به بدبختی ها

مبتلا گردید ، محمود والی هرات ، عباس والی پشاور ، زمان شاه
والی کابل ، شجاع الملک والی غزنی وزابل و همایون پسر کلان تیمور
والی قندهار ، هریکی جداگانه اعلان سلطنت نمودند. شهزاده زمان
در کابل تمام سران قومی و شهزاده گان را برای انتخاب کردن پادشاه
در یک مجلس جمع نمود تا مشترکاً یک پادشاه را تعین نمایند . اما همینکه
شاه زمان فریبکاری سران قومی را دید که هریکی میخواهد شهزاده ای
را به سلطنت برساند که آله دست او باشد ، ازین جهت تمام سران
قومی و شهزاده گان را که در مجلس حاضر بودند محاصره و زندانی نمود
و خودش اعلان پادشاهی کرد .

تمرین

۱ - بعداز مرگ احمدشاه درقندهار کدام شخص برای پادشاهی انتخاب شد؟

۲ - تیمورشاه درزمان وفات پدر خود والی کدام جای بود ؟

۳ - سران کدام قوم بحمایت تیمورشاه برخاسته واورا به سلطنت رسانید؟

۴ - انتقال پایتخت از قندهار به کابل توسط کدام شخص صورت گرفت وسبب آن چه بود؟

۵ - کدام یکی از پسران تیمورشاه در تاریخ افغانستان شهرت دارند نام ببرید ؟

۶ - درزمان سلطنت تیمورشاه درجهان کدام واقعهٔ بزرگ رخ داد ؟

۷ - سران قبایل قندهار برضد تیمورشاه چه کردند ؟

۸ - زنان تیمورشاه ازکدام قبائل بود ؟

۹ - مزار تیمور درکجا است ؟

دورهٔ شاه زمان : ۱۷۹۳ - ۱۸۰۱

در وقت پادشاه شدن شاه زمان واقعات بزرگ در ممالک همسایهٔ افغانستان وجهان رخ داد ، دراروپا انقلاب کبیر فرانسه بوقوع پیوست ناپلیون فرانسه بسیاری از ممالک اروپا را فتح کرد . درشرق افغانستان مصادف با جلوس شاه زمان درمناطق مقبوضهٔ هند (سرجانشور) بحیث گورنر جنرال مقرر شد که برای گرفتن دیگر مربوطات هند فوج عظیمی را آماده ساخت که دکن ، میسور ، مرته وراجپوت را اشغال وقتل عام نمود . در سال ۱۸۰۳ م انگلیس هند توانست دهلی واگره را نیز تحت تسلط خود آورد . درغرب افغانستان دولت قاجار تشکیل گردید که موسس آن آقا محمدخان قاجار بود . آقا محمد خان یک سیاستمدار هوشیار و مدبر بود . شاهرخ نابینا که در وقت سلطنت تیمورشاه والی هرات بود ، آقا محمد قاجار اورا شکنجه وتیل داغ نمود وکشت . زمان شاه یک جوان با

اراده و پادشاه مدبر بود ، در اثر مخالفت های داخلی و خارجی دائماً درگیر جنگ بود زمانشاه میخواست که اولاً امنیت داخلی و مرکز را حفظ کند و بعد از آن از پیش رفت حکومت انگلیس در هند جلوگیری نماید . زیرا تمام دشمنان انگلیس در هند انتظار داشتند تا زمامداران کابل هند را تصرف نمایند . غلام محمد روهیله که نواب رامپور بود شخصاً به دربار کابل آمد و برای مقابله با انگلیس از شاه زمان امداد و کمک خواست همچنان نمایندهٔ ناپلیون از راه ایران وارد کابل شد که با شاه زمان دربارهٔ حملهٔ ناپلیون بر هند مذاکره نماید . چون زمانشاه خودش قصد گرفتن هند را داشت پس به نمایندهٔ ناپلیون اعتنائی نکرد . زیرا که درین باره خود را محتاج دولت خارجی نمی دید . زمانشاه از یک طرف با فیودالان داخلی و مدعیان تخت و تاج و از طرف دیگر با دشمنان خارجی یعنی انگلیس مقابله میکرد ، چون زمانشاه در هند بسیار شهرت داشت ازین

سبب انگلیس ها تمام قدرت سیاسی خود را بر ضد زمان شاه استعمال نمود
هنگامیکه زمانشاه در سال اول سلطنت خویش لشکرکشی مخالفانه
همایون را در قلات درهم شکست و همایون به طرف بلوچستان فرار کرد،
بعد از آن از راه کابل به پشاور رفت، مگر به آن سوی دریای سند نرسید
بود که زمانشاه اطلاع یافت همایون به کمک نواب های تالپور بر قندهار حمله کرده و
آنرا فتح کرده است و شاه مراد خان و امیر بخارا بر بلخ حمله کرده است.
و در همین وقت میرهای سند، والی کشمیر و سیکهای پنجاب بغاوت
کردند و همچنین والی جدید بلوچستان که محمود نام داشت و پسر نصیر خان بلوچ بود
طرفدار همایون گردید و از زمان شاه باغی شد.
زمان شاه از پشاور برگشت و به قندهار رفت همایون توان مقابله نداشت
و به بلوچستان فرار نمود مگر از طرف محمد خان بلوچ دستگیر و به کابل بندی
آورده شد و به حکم زمان شاه در بالاحصار کابل بندی (زندانی) و کور گردید.

زمان شاه بعداز خاموش کردن شورش بلوچستان به قصد گرفتن
سند وارد سند شد و لی هنوز داخل اقدامات جدی نه شده بود خبر شد که محمود
در هرات بر خلاف دولت او قیام کرده است و برقندهار قصد حمله دارد
زمانشاه با والی سند فقط به دادن مالیات قناعت نمود و برای مقابله
محمود شتافت . در گرشک جنگ طرفین بوقوع پیوست مگر محمود به هرات
فرار نمود و در هرات از طرف زمانشاه محاصره شد ، بالاخره محمود توبه
نامهٔ خود را بدست مادر خویش نزد زمان شاه فرستاد و عفو خواست
زمان شاه وی را عفو کرد و دوباره والی هرات مقرر نمود .

همچنین زمان شاه بر سند حمله کرد و قلعه نظامی رهستاس را اقرف کرده
و سیکهارا سرکوب نمود . تمام مسلمانان هند در حمایت زمانشاه بودند
و کمپنی هند برتانوی به لرزه افتاده بود ، خبر رسید که اقا محمد خان خراسان
(مشهد و نیشاپور) را گرفته و شاهرخ مرزا والی خراسان را زندانی کرده است .

زمانشاه مجبوراً از سند به پشاور بازگشت وقبل از اینکه حرکت کند در پشاور خبر شد که آقا محمدخان از خراسان به ایران برگشته است بعدازآن زمانشاه به طرف لاهور حرکت نمود وآنرا بدون جنگ فتح کرد . دراین وقت از طرف علی گوهر پادشاه هندوستان به زمان شاه یک نامه رسید که درآن اورا به گرفتن هندوستان دعوت داده بود ، زمانشاه قصد گرفتن هندوستان را به کمپنی هند برتانوی خبر داد ولی درهمین وقت برایش اطلاع رسید که محمود باز درهرات بغاوت کرده است. وقتیکه زمانشاه به طرف هرات حرکت نمود محمود به ایران فرار کرد. تمام این حرکات مخالف براساس تحریک انگلیس بود که زمان شاه را از گرفتن هند منصرف نموده درهمین جست وخیز مصروف نگه دارد. درسال (۱۸۰۰ عیسوی) زمان شاه درقندهار بود که محمود از طرف حکومت ایران تقویه شد وبرای حمله برافغانستان آماده گی گرفت.

درهمین وقت است که دسایس انگلیس کامیاب می شوند ، زیراکه بعضی
سران قبائل توسط زمان شاکشته شده بودند ، اقوام مختلف باو مخالف
بودند و درخفا بر ضد دولت فعالیت می نمودند . از طرف دیگر محمود از
طرف ایران تقویه گردید ، از سیستان وهرات گذشت و بر قندهار حمله
نمود . همچنین سیکهای پنجاب نیز بغاوت کردند . زمانشاه از کابل
به طرف پشاور حرکت کرد . تا ازبرادر خود شجاع الملک کمک بگیرد
وبعداز آن با محمود مقابله کند لیکن درراه درمنطقهٔ شینوار درخانهٔ
ملا عاشق شینواری توقف نمود . بزودی فهمید که او ووزیرش رحمت الله خان
از طرف دوصد نفر محاصره شده است . سعی وکوشش زیاد نمود که خود
را نجات دهد ، لاکن موفق نشد . محمود به کابل رسید وکابل رابدون
جنگ گرفت . ملا عاشق پسر خودرا به محمود فرستاد واز حالت زمان شاه
اورا آگاه نمود . محمود چند نفر فرستاد که زمانشاه را به کابل ببرند .

هردو چشم زمان شاه را کور کردند و به کابل آوردند و در بالاحصار او را بندی نمودند. وزیر رحمت الله خان را اعدام نمود و به این ترتیب دسایس انگلیس در افغانستان کامیاب شد و هم از حملات او به هند مطمئن گردید.

تمرین

۱ - زمان شاه چگونه به سلطنت رسید ؟

۲ - در وقت سلطنت زمان شاه کدام شخص اروپا را تکان داد ؟

۳ - در وقت زمان شاه کدام خاندان در ایران حکمروائی داشت ؟

۴ - کدام قلعهٔ نظامی هند بعد از شکست سیکها توسط زمانشاه فتح گردید؟

۵ - هدف فرستادن نمایندهٔ ناپلیون به زمانشاه چه بود ؟

۶ - کدام گورنر انگلیس در هند مردم هند را قتل عام نمود ؟

بسم الله الرحمن الرحیم

قسمت اول

تاریخ افغانستان

ابدالی ها

احمدشاه ابدالی ۱۷۴۷ - ۱۷۷۳ عیسوی :

احمدخان پسر زمان خان ابدالی بود که درسال (۱۷۲۲ م) درشهر هرات تولد یافت . وبعداز وفات پدرش برادراو ذالفقارخان ریاست قبیلهٔ ابدالی رابدوش گرفت . درسال (۱۷۳۸ م) زمانیکه شهرقندهار توسط نادرافشار فتح گردید ، ذالفقارخان را به مازندران تبعید نمود . و

۷ - انگلیسها چرا برای ضعیف ساختن و از بین بردن زمانشاه سعی میکردند ؟

۸ - آقا محمد خان که بود و با شاهرخ چه کرد ؟

۹ - کدام نواب هند در مقابل انگلیس از زمانشاه کمک خواسته بود ؟

۱۰ - زمانشاه کدام یکی از برادران خود را والی پشاور مقرر کرده بود ؟

۱۱ - کدام یکی از شاهان هند زمانشاه را برای گرفتن دهلی دعوت داده بود ؟

۱۲ - مردم کدام شهر هندوستان بدون جنگ به زمانشاه تسلیم شدند ؟

۱۳ - مقابله و جنگ همایون و زمان شاه در کدام جای بود و کدام یکی شکست خورد ؟

۱۴ - زمانشاه در خانه کدام شخص دستگیر شد و کدام وزیر همراه او بود ؟

دورهٔ اول سلطنت شاه محمود (۱۸۰۱ - ۱۸۰۴ م)

شاه محمود بعد از هفت سال سرگردانی در سال ۱۸۰۱ عیسوی رسماً پادشاه افغانستان شد و وزیر فتح خان را وزیر خود مقرر نمود. شاه محمود در حالی به سلطنت رسید که انگلیسها تمام افغانستان را در آتش نفاق انداخته بود. و دولت قاجاری ایران و حکومت سیکها بر محور انگلیس می چرخید، حکومت ایران را برای گرفتن خراسان و سیکها را برای بدست آوردن استقلال تشویق میکرد. شاه محمود یک شخص عیاش و بی اراده بود، غلجائی ها درین وقت برای بدست آوردن حکومت شورش نمود و غزنی را گرفت و میخواستند که از راه لوگر کابل را نیز تصرف نمایند مگر در مقابله با فتح خان شکست خوردند.

وقتیکه شجاع الملک از پادشاه شدن شاه محمود خبر شد، او نیز در پشاور اعلان پادشاهی کرد. و با یک لشکر بزرگ بطرف کابل

حرکت نمود مگر در اشپان از دست کامران پسر شاه محمود شکست خورد
و به منطقه افریدی ها برگشت . کامران بعد از گرفتن پشاور به کابل عزیمت
نمود و از طرف پدر خود والی قندهار مقرر شد . و عبد الله خان الکوزائی نیز
والی کشمیر مقرر گردید .

در سال (۱۸۰۳ عیسوی) لشکر بخارا از دریای آمو گذشت و در خاک افغانستان
داخل گردید . مگر از دست شاه محمود شکست خورد . حکومت قاجار
با استفاده از فرصت بر خراسان (مشهد ، نیشاپور) حمله کرد و نادر میرزا
حاکم افغانی را با خاندان ۳۸ نفری اش بندی نموده و به تهران برد
و بجز از یک طفل همگی را از یکسر اعدام نمود .

در سال ۱۸۰۴ عیسوی بنام شیعه و سنی در شهر کابل جنگ های داخلی
آغاز گردید و همچنین از طرف شیر محمد خان ، میر واعظ و جنرال احمد خان
نورزائی با شاه محمود مخالفت بوجود آمده بود . و نفوذ و قدرت مردم

قزلباش در دربار شاه محمود سبب تنفر مردم کابل گردیده بود ، همین علت بود که شجاع الملک را به کابل دعوت نمودند ، شجاع الملک به کابل آمده در باغ بابر جای گرفت و بیش از ۱۵۰ هزار مردم در اطراف او جمع شدند ـ وزیر فتح خان که به جمع آوری مالیات بامیان مصروف بود ، برای مقابله با شجاع الملک لشکر آماده ساخت مگر از طرف شیر محمد خان مختار الدوله در قلعه قاضی شکست خورد ، به قندهار فرار نمود و با ـ کامران یکجا شد . شجاع الملک در کابل بنام شاه شجاع پادشاهی خودرا ـ اعلان نمود . و شاه محمود را در بالاحصار کابل زندانی نمود .

سلطنت شاه شجاع (۱۸۰۴ - ۱۸۰۹ م) :

شاه شجاع لشکر پنج هزار نفری را تحت قوماندانی جنرال احمد خان و عطا محمد خان را به شمول شاهزاده حیدر برای مقابله با کامران و وزیر فتح خان به طرف قندهار فرستاد مگر کامران و فتح خان هردو بدون مقابله و جنگ به فراه گریختند .

قندهار فتح و به شهزاده قیصر سپرده شد ، اما شاه شجاع برهرات وفراه
تعرض نکرد . شاه زمان را از زندان آزاد ساخت و ملا عاشق شینواری
را به کابل احضار و اعدام نمود و الماس مشهور کوه نور که شاه زمان در
دیوارخانهٔ ملا عاشق مانده بود پیدا و به شاه شجاع آورده شد . فتح خان
توسط مختار الدوله به شاه شجاع مراجعه نمود و عفو شد مگر فتح خان منتظر
فرصت بود تاکه اغراض شوم خود را عملی سازد وقتیکه شاه شجاع با لشکر
۳۰ هزار نفری بطرف پشاور میرفت ، فتح خان در نیمه راه از وی جدا
شد و به قندهار رفت تا شهزاده قیصر را آله دست خود سازد . شهزاده
قیصر به مشورهٔ فتح خان خودرا وارث اصلی سلطنت نشان داد و سلطنت
خودرا در قندهار اعلان نمود و به غرض حمله بر کابل حرکت کرد ، شاه
شجاع با شنیدن این خبر فوراً برای مقابله با قیصر حرکت نمود مگر قیصر
و فتح خان دل باخته و فرار کردند . شاه شجاع به قندهار رفت و قیصر

را عفو و باز والی قندهار مقرر نمود . در سال ۱۸۰۹ م شاه شجاع به
طرف سند حرکت کرد و بعد از گرفتن مالیات از امیران سند به پشاور
بازگشت ، و شیر محمد خان مختار الدوله را به کشمیر فرستاد و مگر عبد الله خان
والی کشمیر مقاومت نمود ولی شکست خورد و بعد از آن شیر محمد مختار الدوله
پسر خود را که عطا محمد خان نام داشت والی کشمیر مقرر نمود . درین وقت
شاه محمود از حبس بالا حصار بطور مخفی فرار نمود و خود را نزد پسر خود یعنی کامران
رسانید . بعد از آنکه مختار الدوله از کشمیر برگشت در کابل شهزاده
قیصر را تحریک نمود و او نیز اعلان پادشاهی کرد . شاه شجاع از
پشاور به کابل رفت و مختار الدوله و قیصر را شکست داد که مختار الدوله کشته
شد ، میر واعظ و عطا محمد خان بخاطر انتقام گیری شیر محمد خان مختار
الدوله اعلان بغاوت کردند . مردم قندهار شاه محمود را از فراه دعوت
کرده و پادشاهی او را اعلان نمود و شاه شجاع به طرف هندوستان

فراری شد . از طرف شاه شجاع سه معاهده با انگلیس امضاء شده است ؛
اول معاهدهٔ پشاور بود که شاه شجاع براساس این معاهده حق
داشت تا از هند دفاع کند . دوم معاهدهٔ لاهور بود که در بین
مکناتن نمایندهٔ انگلیس رنجیت سنگ پادشاه پنجاب و شاه شجاع
که به هند فراری شده بود امضاء گردید ، براساس این معاهده تمام
مربوطات افغانستان از قبیل ملتان ، کشمیر ، دیرهٔ اسمعیل خان و
پشاور تا خیبر از افغانستان جدا و مربوط سیکها شناخته شدند .
سومین معاهده ، معاهدهٔ قندهار بود که در سال ۱۸۳۹ عیسوی -
شاه شجاع تحت نظارت نظامی انگلیس در قندهار به صفت پادشاه
اعلان گردید در این زمان شاه شجاع معاهدهٔ ای را با انگلیس امضاء
نمود که براساس آن افغانستان استقلال سیاسی خود را از دست داد
زیرا که در تمام امور دولتی از انگلیس مشوره گرفته میشد .

تمرین

۱ - شاه محمود به کمک و همکاری کدام شخص به سلطنت رسید ؟

۲ - در زمان سلطنت شاه محمود کدام یکی از قبائل پشتون تلاش میکرد تا پادشاهی را بگیرد ؟

۳ - در کدام منطقه بین شاه شجاع و کامران جنگ درگرفت و نتیجه آن چه شد؟

۴ - قبیله قزلباش در دربار کدام یکی از شاهان افغانستان نفوذ داشت ؟

۵ - کدام شخص شاه شجاع را دعوت نمود تا کابل را بگیرد ؟

۶ - زمانیکه شاه شجاع یک شخص فراری بود با انگلیس کدام معاهده امضا نمود؟

۷ - پشاور ، ملتان و کشمیر براساس کدام معاهده از افغانستان جدا گردید ؟

۸ - کدام جنگ داخلی در زمان شاه محمود امنیت مملکت را خراب کرده بود ؟

۹ - نادر مرزا و خاندان او از طرف کدام شخص نابود گردید ؟

۱۰ - قیصر از طرف کدام شخص در مقابل شاه شجاع برای گرفتن سلطنت تحریک گردید؟

۱۱ - وقتیکه شاه محمود از محبس بالاحصار گرنخیت به کجا رفت ؟

۱۲ - ملا عاشق چه کسی بود و از طرف کدام کس کشته شد ؟

۱۳ - در معاهدهٔ لاهور نمایندهٔ انگلیس وسیکها کی بود ؟

دورهٔ دوم سلطنت شاه محمود : (۱۸۰۹ - ۱۸۱۸)

دومین دورهٔ سلطنت شاه محمود که بکمک وزیر فتح خان به میان آمده بود، سیستم اداری افغانستان را تغیر داد به این معنی که تمام خوانین وفیودالان بزرگ مانند شیر محمد خان ، محمد اکرم خان ومیر عالم خان کشته شده بودند ووزیر فتح خان تمام ولایات مملکت را در بین ۱۸ برادر خود تقسیم نمود . قندهار را به سردار پردل خان ، پشاور را به سلطان محمد خان غزنی را به شیر دل خان و بامیان را به کندل خان داد .

دوست محمد خان و اسد خان بخاطر ادارهٔ حکومت درمرکز بودند .
شهزاده کامران که قدرت زیاد داشت باوزیر فتح خان مخالف بود
مگراز دستش چیزی نمی شد . وزیر فتح خان بعداز تنظیم امور داخلی برای
از بین بردن عطا محمد خان والی کشمیر که یک شخص با نفوذ بود ، اقدامات
آغاز نمود در حالیکه عطا محمد خان با شاه محمود اختلافی نداشت . وزیر فتح خان
یک لشکر بزرگ را برای مقابله با عطا محمد خان سوق نمود مگر توان مقابله
را در خود ندید ، ازین سبب با رنجیت سینگ مذاکره نمود درنتیجهٔ مذاکره .
تعهد کرد که سومین حصه عالیات کشمیر را به سیکها خواهد داد وبعداز آن
مشترکا برکشمیر حمله کردند منطقه کشمیر را به سردار محمد عظیم خان سپرد وبه این
ترتیب بیگانگان را در خاک خود سهیم ساخت . رنجیت سنگ دید که وزیر
فتح خان با عطا محمد خان درگیر جنگ می باشد ، لشکر را آماده ساخت و
قلعهٔ بزرگ نظامی اتک را گرفت .

در همان جا به وی زهر داد و مرد .

احمد خان در مازندران سکونت اختیار کرد و در سن بیست ۲۰ سالگی بود که در دربار نادرافشار صاحب اعتبار گردید و به نسبت اخلاق خوب، لیاقت و کفایت ممتازی که داشت در مدت کوتاهی بحیث رئیس و قوماندان عساکر ابدالی و ازبک مقرر گردید ، احمد خان در سفر هند با نادرافشار همراه بود ، و در زمان وفات نادرافشار احمد خان ۲۵ سال عمر داشت

احمد خان خانوادهٔ نادرافشار را از تعرض مخالفین سالم و محفوظ نگهداشت و خودش به طرف قندهار حرکت کرد .

در سال ۱۷۴۷ م ، تمام سران قبائل ابدالی ، غلجائی ، ازبک و هزاره برای تعین پادشاه در مزار شیر سرخ باهم جمع شده و جرگه بزرگ را تشکیل دادند . درین جرگه که نه ۹ روز ادامه یافت سران قبائل به یکدیگر

فتح علی شاه قاجار که قبلاً خراسان را گرفته بود بر هرات حمله نمود و قلعه را
تقاضای غوریان را گرفت فیروزالدین از کابل کمک خواست و شاه محمود لشکر
بزرگ را تحت قوماندهٔ فتح خان به هرات فرستاد و زیر فتح خان با
برادران خود (پردل خان، کندل خان، شیردل خان و دوست محمد خان)
داخل هرات گردید و در عوض مقابله با دشمن شهزاده فیروزالدین را زندانی
نمود و شهزاده قاسم (داماد شاه محمود) را زخمی نمود زیورات قیمتی زنانش
را دوست محمد خان به غنیمت گرفت، فیروزالدین با خانواده اش به حکم
وزیر فتح خان محبوساً به قندهار فرستاده شد وقتیکه آوازهٔ این واقعه
به کابل رسید شاه محمود شهزاده کامران را به هرات فرستاد، کامران
به هرات رفت و وزیر فتح خان را که بی حرمتی خانوادهٔ او کرده بود فوراً
زندانی و کور کرد.

برادران وزیر فتح خان که همه شان صاحب قدرت بودند، کورشدن برادر

خودرا بهانه گرفتند و در تمام مناطق بغاوت برپا ساختند . محمد عظیم خان و
دوست محمد خان بعد از بغاوت به قصد گرفتن کابل اقدام نمودند ،
شاه محمود به غزنی رفت و شهزاده کامران هم از هرات به طرف غزنی
حرکت نمود و وزیر فتح خان زندانی شده را در سید آباد اعدام نمود
مگر اطلاع یافت که سردار کندل خان و سردار شیر دل خان قندهار را
گرفته و سردار دوست محمد خان به کابل رسید و سردار محمد عظیم خان
پشاور را فتح کرده است شاه محمود و کامران هردو به طرف هرات
فرار نمودند و به این ترتیب در سال ۱۸۱۸ میلادی سلسلهٔ پادشاهی
ابدالی ها در کابل خاتمه یافت مگر در هرات و بعضی از نقاط افغانستان
خانوادهٔ ابدالی تا سال ۱۸۶۳ حکومت های محلی را در دست داشت
و حکومت کابل به دست برادران محمدزائی رسید ، هریکی از برادران
وزیر فتح خان سعی داشت که اختیارات دولت را در دست خود بگیرد .

ازین جهت تا مدت زیادی درگیر جنگ های داخل خاندان خود بودند.
گاهی به حکومت ایران ، گاهی به روس و گاهی به سیکها و حکومت
انگلیس دست دوستی دراز میکردند ، حالانکه این ها همه دشمنان
دولت مستقل افغانستان بودند . بعد از جنگ های زیاد داخلی دوست
محمدخان توانست تا امارت خود را در کابل اعلان نماید . و به این ترتیب
پادشاهی از خاندان سدوزائی به خاندان محمدزائی انتقال یافت .

تمرین

۱ - در دورهٔ دوم سلطنت شاه محمود در سیستم اداری افغانستان
چه تغیراتی به میان آمد ؟

۲ - والی کشمیر کی ، و وزیر فتح خان چرا با او مخالف بود ؟

۳ - چرا سیکها با فتح خان مشترکاً بر کشمیر حمله نمود ؟

۴ - علت رسیدن سیکها تا قلعه نظامی اتک چه بود ؟

۵ - قلعهٔ نظامی غوریان را در زمان شاه محمود که گرفت ؟

۶ - علت کورکردن وزیر فتح خان چه بود ؟

۷ - شهزاده قاسم کی بود واز طرف کی زخمی گردید ؟

۸ - وزیر فتح خان در کجا اعدام گردید ؟

۹ - کدام یکی از برادران وزیر فتح خان اولتر از همه به کابل رسید وکابل را گرفت ؟

قسمت دوم

تاریخ اسلام

اوضاع عربستان قبل از اسلام :

در بسیاری از مناطق عرب یعنی وادی قری خیبر و خدک اکثراً یهودی ها سکونت داشتند و در مدینه نیز یهودی ها حکومت میکردند و در نقاط باقی مانده کشور رسم مشرکانه جریان داشت . مردم در عبادت بت ها ، درختان ، ستارگان ، فرشته ها و جنیات مصروف بودند . بنیان گذار بت پرستی در عرب یک شخص بنام

عمرو بن لحی بود ، او یک بار به یکی از شهرهای شام رفته بود و دید که مردم آن جا به عبادت بت ها مشغول هستند ، از آنها پرسید که شما چرا عبادت بت ها را میکنید ؟ آن ها در جواب وی گفتند که این ها دبت ها ، تمام احتیاجات ما را رفع میکنند . بنا عمرو نیز چند بت را از آنها خرید و با خود آورد و آنها را در اطراف مکه نصب نمود . چون از تمام مناطق عربستان مردم برای ادای حج به مکه می آمدند و بت پرستی را میدیدند ، لذا در تمام مناطق عرب نشین عبادت بت ها رایج گشت . البته تصور خدای یکتا نیز وجود داشت که او را خدای خدایان میدانستند مگر این عقیده تا حدی ضعیف گشته بود که عملاً پرستش خدایان مصنوعی خویش را میکردند . در بین عرب بنام بت ها نذر و ان معمول بود . در مسجد حرام سه صد و شصت (۳۶۰) بت وجود داشت که مشهورترین بت ها (لات ، منات و عزا) بود

بزرگ ترین بت هبل نام داشت که آن را از عقیق به شکل انسان
ساخته و در داخل کعبه ایستاد کرده بود . قبل از اسلام در بین عرب
آموزش خواندن و نوشتن بسیار کم بود ، شراب خوری و قمار عمومیت
داشت چور و چپاول و خونریزی را گناه نمیدانستند . در حالت
برهنه از خانهٔ کعبه طواف میکردند . کشتن اولاد ، زنده بگور کردن
دختران بی گناه خویش را عزت و غیرت خود میدانستند .
علاوه بر بی نظمی مذهبی ، خانه جنگی نیز در میان عرب ها عمومیت
داشت با معمولی ترین چیزی جنگ و دشمنی میکردند و این دشمنی از
یک نسل تا نسل دیگری ادامه می یافت . شعر و شاعری آنها در مورد
تعریف شراب و اعمال زشتیکه از شراب خوری سر می زد میبود .
خلاصه اینکه عرب ها از نگاه اخلاق ، مذهب ، زندگی اجتماعی و
سیاسی پست و عقب مانده بودند .

درین زمان نه تنها درجهان عرب بلکه درسرتاسر دنیا ابر تاریک جهالت و نادانی سایه افگنده بود ، ومردم جهان درین تاریکیهای تیره وتار تصادم میکردند . لذا برای طلوع صبحی ضرورت احساس میشد تا این همه تاریکی ها را نابود کند و بندگان خدارا به راه راست خدارهنمائی کند . پس خداوند برای طلوع این صبح کشور عرب را انتخاب نمود وحضرت محمد صلی الله علیه وسلم را درآنجا بحیث پیامبر آخرزمان مبعوث کرد .

تولد وطفولیت حضرت محمد (ص)

برمردم قریش قحطی شدید آمده بود . زمانیکه بی بی آمنه والده محترمه حضرت محمد (ص) برآنحضرت حامله شد ، زمین سرسبز و درخت ها تر و تازه وشاداب گردیدند، زمین حاصلخیز گشت و درخت ها ثمر دادند، هر نوع راحت وسهولت بمیان آمد و هیچ اثری از قحطی باقی نماند .

بتاریخ دوازدهم (۱۲) ربیع الاول مطابق با بیستم (۲۰) اپریل سال ۵۷۱ عیسوی
سحرگاه روز دوشنبه بود که طبق فیصله و رحمت الهی این هستی سعادتمند
، حضرت محمد ص ، در دنیا قدم نهاد .

حکایتیست از بی بی آمنه که " درزمان تولد پسر مبارکم از ایشان .
چنان روشنی برخاست که اکثر شهرها و قصر بصریٰ را دیدم و پسر مبارکم
متصل با پیدا شدنش سجده کرد و یک انگشت خود را بلند نمود ، " برای
آگاهی بر وحدانیت الله تعالی " . عبدالمطلب صاحب طبق معمول با
قوم خود نشسته وگروهی از قریش در اطراف وی حلقه شده بود .
که مژده تولد نواسه مبارکش برایش رسید ، بی نهایت مسرور گشت
و به خانه بی بی آمنه آمد و نواسه مبارکش را در آغوش خود گرفت و
طواف بیت الله برایش داد . بعد از طواف شکر این نعمت
بی مثل خدارا ادا کرد . آن مبارک را واپس به خانه آورد و اسم

اورا محمد(ص) نهاد .

اولتر از همه به حضرت محمد(ص) مادرش (بی بی آمنه) دو سه روز شیر داد . بعداً کنیز ابولهب که ثویبه نام داشت به آنحضرت شیر داد . بعداز «ثویبه» ، «حلیمه سعدیه» به حضرت محمد شیر میداد .

درین زمان این رسم بود که روسای شهر اطفال خودرا به دهات ونواحی واطراف شهر می فرستادند تا اطفال زبان خودرا بصورت اصلی آن بیاموزد . اطفال زبان را به لهجهٔ خالص و اصلی می آموختند وخواص خالص عرب ها درآنها محفوظ می ماندند .

طبق رواج معمول درسال دوبار زنان دهات ، اطراف واکناف به شهر می آمدند وزعمای شهر اطفال شیرخوار خودرا به آنان می سپردند. چندروز بعد از تولد حضرت محمدؐ چند تن از زنان قبیله هوازن برای جستجوی

تسلیم نمی شدند ، بالاخره به اتفاق آرا ، صابر شاه ملنگ که از اهالی کابل بود میانجی تعین گردید و در بین خود فیصله کردند که هرکسی را او برای سلطنت انتخاب نماید همه باوی بیعت خواهند کرد . صابر شاه برخاست و خوشه گندم را بر کلاه احمد خان نصب نمود . تمام مردم با سلطنت احمد خان بیعت کردند و او را بحیث پادشاه افغانستان اعلان نمود . بعد از آن احمد خان بنام احمد شاه شهرت یافت. احمد شاه از تمام حالات داخلی و خارجی افغانستان و ممالک همسایه اطلاع داشت و می فهمید که برای تأسیس یک حکومت وسیع و آزاد شرائط خوبی آماده است . دولت نو تاسیس احمد شاه با مشکلات اقتصادی مواجه بود ، لیکن این مشکلات بسیار زود رفع گردید .

یک لک روپیه خراج و مالیه سند و پنجاب را که قبلاً به حکومت صفوی ایران داده میشد احمد شاه آنرا گرفت و مشکلات اقتصادی حکومت خود را برآن رفع کرد.

اطفال شیرخوار آمدند که از جمله زنان یکی حلیمه سعدیه بود . واقعه طوری بود که هیچ طفلی غرض شیر دادن به وی دستگیری نکرد . پس والدهٔ حضرت محمد(ص) خواست که طفل خود را به وی حواله نماید . دراین اثنا حلیمه سعدیه درفکر این بود که من این یتیم را چه خواهم کرد ولی رفتن با دست خالی هم برایش خوب معلوم نه شد . پس این آرزوی بی بی آمنه را قبول نمود وحضرت محمد(ص) را با خود برد وسعادت شیر دادن به رسول کریم (ص) نصیب وی گردید .

حضرت محمد(ص) که سینه طرف راست بی بی حلیمه سعدیه را چوشید بعداً حلیمهٔ سعدیه اورا غرض چوشیدن سینه طرف چپ دورداد . امارسول کریم(ص) برای برادر رضاعی خود از چوشیدن ابا ورزید وآن را برای برادر رضاعی خود ماند .

گویند که حلیمهٔ سعدیه یک شتر ماده داشت که چند روز بعد کمی شیر

میداد . ولی درشبیکه حضرت محمدص را به خانهٔ خود آورد آنقدر شیرداد
که برای سیرشدن همهٔ شان کفایت کرد . شوهر بی بی حلیمهٔ سعدیه بوی
گفت که برسعادت این یتیم فهمیدی ؟ شتر مان کدام وقت
اینقدر شیر داده است ؟ سوگندم برالله که طفل مبارکی را آوردی .
بی بی حلیمه یک دختر داشت که اسمش "شیمیا" بود . شیمیا باآنحضرت
بسیار علاقه داشت و اورا خوشوقت وسرگرم بازی نگهمیداشت .
بی بی حلیمه بعداز دوسال حضرت محمدص را به مکه آورد وبه مادرخود بی بی آمنه
حواله نمود ، مگردرین روزها در مکه بیماری وبا بود . بی بی آمنه از حلیمهٔ
سعدیه خواست تا حضرت محمدص را واپس باخود ببرد . بی بی حلیمه سعدیه
آنحضرت را دوباره به خانهٔ خود برد . جناب حضرت محمدص درخانهٔ
حلیمه سعدیه شش ، ۶ ، سال سپری نموده است . سعادت شیرداون
به نبی کریم (ص) برای والدهٔ اصلی آن جناب " بی بی آمنهٔ زهریه "

، حلیمهٔ سعدیه ، ثویبه ، سلمیه و دختر حلیمه سعدیه یعنی شیمیا حاصل شده است .
اُم ایمن نیز به پرورش رسول کریم (ص) شرف یاب گردیده است .
اگرچه پیش از وفات حضرت آمنه زهریه ، این شرافت نیز برایش میسر بود
لیکن بعد از وفات بی بی آمنه زهریه ، اُم ایمن در طول عمر خود حق
کامل خدمتگذاری رسول کریم (ص) را ادا نموده است .

واقعهٔ شق صدر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم

حضرت محمد(ص) بیرون از خانهٔ بی بی حلیمه با برادران رضاعی خود
بود که یکی از برادرانش دویده به خانه آمد و به پدر خود گفت .
« دو مرد سفید پوش آمد ، برادر قریشی مارا گرفتند و برزمین انداختند .
سینه وشکمش را پاره کردند .» بی بی حلیمه میگوید « که من با پدر رضاعی
آنحضرت بیرون آمدم . محمد(ص) را صحیح وسالم دیدیم ولی در رنگش تغیری

آمده بود ، ما حضرت محمدؐ را در آغوش گرفتیم وگفتم که : "
" یا پسر عزیزم حالت چطور است که قیافهٔ شما متغیر گشته است " محمدؐ
گفت که " دو مرد سفید پوش اینجا آمدند یکی از آنها به رفیق خود گفت
آیا او همین است ؟ وی گفت بلی . بعداً آنها به عجله آمدند و مرا گرفتند
و بر زمین خوابانند ، سینه و شکم مرا پاره کردند سپس سینه و شکم مرا به
اذن الله مثل اول درست ساختند " .

بعد از ان اورا با خود به خانه آوردیم و پدر رضاعی اش گفت :
" ای حلیمه بیا این یتیم قریشی را به اهل خودش برسانیم مبادا در چنین واقعهٔ
ناگهان وفات کرده . " سپس اورا به مکه شریف آورد ، به مادرش حاضر
و حواله نمود . و این واقعه را از اول تا آخر برایش بیان کرد .

سفر حضرت محمد ص به مدینهٔ منوره

سن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم که به شش سالگی رسید ، مادرش اورا با خود به مدینه منوره برد و در آنجا در قبیله بنی نجار در خانهٔ ماماخیل . پدر کلان خود سکونت اختیار نمود . والدهٔ رسول کریم ص ، غالباً یا برای دیدن اقارب و یا به غرض زیارت همسرش « عبدالله صاحب » به مدینهٔ منوره رفته بود . اما برای یکماه در آنجا بود . و در وقت بازگشت ، که به منطقهٔ « ابواء » رسید از این جهان فانی رحلت نمود . و در همانجا دفن گردید .

اُم ایمن حالت این سفر را چنین بیان میکند که ، من از یکنفر یهودی شنیده بودم ، که به رسول کریم ص ، اشارت میکرد و میگفت : او رسول است و این مدینه جای هجرت او است .

تمرین

۱ - پیش از اسلام در عرب مردم عبادت چه را میکردند ؟

۲ - بنیانگذار بت پرستی در عرب کی بود ؟

۳ - در مسجد حرام چند بت بود ؟

۴ - کدام بت ها مشهور بودند ، و بزرگترین بت کدام بود ؟

۵ - حضرت محمد(ص) در کدام روز - کدام ماه و کدام سال تولد شده است ؟

۶ - حضرت محمد(ص) در دومین بار شیر کدام زن را چوشیده است (بی بی آمنه - حلیمه سعدیه - ثویبه) ؟

۷ - حضرت محمد(ص) در خانه حلیمه سعدیه چند سال سپری نموده است ؟

۸ - واقعه اشق صدر حضرت محمد(ص) را مختصراً تشریح نمائید ؟

۹ - بی بی آمنه مادر حضرت محمد(ص) در سفر مدینه منوره در خانه کدام شخص سکونت اختیار کرده بود ؟

۱۰ - مادر حضرت محمد(ص) برای چقدر وقت در مدینه بود و در کدام جا وفات و دفن گردید ؟

حضرت محمد تحت سرپرستی عبدالمطلب وابوطالب

زمانیکه بی بی آمنه دنیای فانی را وداع گفت ، پس مسئولیت پرورش وسرپرستی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم برعبدالمطلب بیشتر از پیش گردید عبدالمطلب صاحب باشفقت و اخلاص زیاد حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم راپرورش میداد .

حضرت محمد صلی الله علیه وسلم هشت (۸) ساله بود که جدش مریض شد و بعداً وفات گردید . اما در وقت مریضی خود سرپرستی جناب محمد(ص) را به کاکای تنی اش (ابوطالب صاحب) حواله نمود . وی نیز این ذمه واری را به کمال مسرت پذیرفت . واین امر را به خود عزت بزرگ دانست .

ابوطالب صاحب یک شخص جواد وجوان بهادر بود . اما تعداد اعضای خانواده اش زیاد وثروتش کم بود . زمانیکه عهده دار سرپرستی برادرزاده یتیم خود گردید ، مالدار وثروتمند شد .

ابو طالب صاحب با حضرت محمدؐ آنقدر علاقه داشت که در مقابل او پسر و اگر اولاد خویش هم نبود ، هرگاه میخوابید اورا با خود جای میداد ، و اگر به کدام جای می رفت اورا با خود میبرد . خلاصه اینکه ابو طالب صاحب طبق وصیت پدر خود با کمال صداقت و خلوص نیت و شفقت سرپرستی حضرت محمدؐ را میکرد .

اولین سفر حضرت محمدؐ به شام

ابو طالب صاحب تجارت بود و مردم قریش عادت داشتند که هر سال یک بار در فصل تابستان برای تجارت به شام و در زمستان به یمن سفر کنند . مال تجاران و مسافران عموماً در بین راه تاراج میگردید ولی چون تمام مردم عرب از جهت تعظیم کعبه شریف قریش را به چشم احترام میدیدند ، پس در سفر تجارت سر و مال قریش کاملاً محفوظ بود .

سن حضرت محمدؐ در حدود نُه ،۹، یا دوازده ،۱۲، سال بود، که ابوطالب طبق عادت قومی خویش اراده کرد تا به شام سفر کند . به نسبت تکالیف سفر و دیگر معاذیر او نمی خواست حضرت محمدؐ را همراه خود به شام ببرد اما حضرت محمدؐ با ابو طالب آنقدر محبت داشت که در زمان رفتن بشام ابو طالب را محکم گرفت تا همراهش برود ، چون ابو طالب نمی خواست که آنحضرت را مایوس و آزرده نماید ، لذا با خود بر شتر سوار نمود و بطرف شام بُرد . هنگامیکه ابو طالب در شام به شهر بصریٰ رسید ، چشم یک عالم یهودی که بحیرا نام داشت بر آنحضرت افتاد و متواتراً به طرف او میدید . این عالم در تورات نشانی و علایم پیغمبر آخرزمان را دیده بود ، و همهٔ آنها را در وجود مبارک رسول کریم ص، مشاهده نمود قبل ازین وقتیکه مردم قریش به اینجا می آمدند ، این عالم برای شان هیچگاه بیرون نمی برآمد ، مگر این بار به حضور رسول کریم ص، از عباد تحانه

خود بیرون آمد و قریش را برای مهمانی دعوت نمود و قریش نیز دعوت
او را پذیرفت . زمانیکه طعام مهمانی آماده گردید راهب مذکور
(بحیرا) قاصد خود را به قریش فرستاد و آنها را گفت که همه شان بیایند و
یکنفر آنها هم نماند . رسول کریم ص، به نسبت کم بودن عمرش در اقامتگاه
خویش زیر سایه یک درخت نشسته ماند . وقتیکه آنها آمدند راهب
مذکور گفت که یکنفرتان نیامده است . قریش گفتند که همه ما آمده اند ولی
تنها یک رفیق مان که بچه کم عمر است نیامده است . راهب گفت
او را حتماً بیارید . قریش رسول کریم ص، را نیز برای مهمانی آورد . راهب
به طرف رسول کریم ص بسیار می نگریست . زمانیکه قریش از صرف طعام
فارغ شدند ، راهب رو به حضرت محمد ص کرد و گفت :

ای بچه ! من در مورد لات و عزا از تو میپرسم . نبی کریم ص، فرمود که
در مورد لات و عزا از من مپرس ، بر الله قسم میخورم که در نزد من

احمد شاه به مردم و قبائل افغانستان احترام داشت ، کارها و وظائف دولتی را در بین سران قبائل تقسیم نمود ، به عساکر دولت ماهانه معاش میداد و مصارف دربار را کاهش داد ، احمد شاه در بین مردم آنقدر محبوبیت یافت که اورا احمد شاه بابا خطاب میکردند .

پیش از پادشاه شدن احمد شاه افغانستان بنام خراسان یاد میشد ، وقتیکه احمد شاه امور مملکت را بدست گرفت بعد از سال ۱۶۴۷م نام خراسان را افغانستان نهاد و یک دولت قوی و منظم را در آن تاسیس نمود .

جنگ ها و فتوحات احمد شاه

در سال اول سلطنت احمد شاه ، جهان خان پوپلزائی از راه غزنی ، کابل و پشاور تا دریای سند رسید و پنجاب و لاهور را تصرف نمود . ناصر خان حاکم بابری در کابل و پشاور و شاه نواز خان حاکم پنجاب فرار نمودند .

دیگر هیچ چیزی از لات و عزا، مبغوض و مکروه معلوم نمی شود .
راهب گفت ؛ سوگند شما بر اللہ باشد که من درباره، کدام چیزی از
شما می پرسم جواب آن را مکملاً بدهید . راهب سوال میکرد و
حضرت محمد ﷺ مطابق سوال جواب میداد . راهب تمام علایم ونشانات
پیغمبر آخرزمان را که در تورات دیده بود در وجود نبی کریم ﷺ بصورت
مکمل مشاهده نمود ، و خاتم نبوت را که صفت نبی کریم ﷺ بود در مابین
هردو شانهٔ مبارکش دریافت . راهب به ابو طالب گفت که این
بچه با شما چه رشته دارد . ابو طالب گفت که او پسر من است . راهب
گفت صفت پیغمبر آخرزمان این است که او یتیم خواهد بود . بعد ازآن
ابو طالب گفت که او برادر زاده، من است . راهب گفت پدرش
چه وقت وفات شده است ؟ و مادرش زنده است یا خیر ؟
ابو طالب گفت که او در شکم مادر بود که پدرش دنیای فانی را وداع

گفت و در سن چهار یا شش سالگی وی مادرش هم وفات شده
راهب گفت واقعاً حقیقت را اظهار نمودید بعداً به ابو طالب
صاحب گفت که این برادر زادهٔ خود را باید به وطن و خانهٔ خویش برسانی
چرا که اگر یهودی ها خبر شوند که این شخص پیغمبر آخر زمان است
امکان دارد که برای کشتن او کوشش نمایند و یا کدام ضرر سخت دیگری
را برایش برسانند . درین اثنا گروهی از یهودی ها آمد و آنها نیز .
علایم پیغمبر آخر زمان را در وجود رسول کریم (ص) مشاهده کردند . بناءً
اراده کردند تا وی را ضرری برسانند اما راهب (بحیرا) به آنها .
گفت که او در حفاظت الله تعالی است و شما نمی توانید که وی را
متضرر سازید ، با این گفتار راهب آنها از ضرر رساندن به رسول کریم (ص)
منع شدند . بعد از این واقعه ابو طالب با عجله اتمام خود را از کارهای تجارتی
فارغ ساخت و رسول کریم (ص) را به مکه رساند .

فیصلهٔ حضرت محمدؐ در گذاشتن حجر اسود

عمارت کعبه صرف به اندازهٔ قدالنسان بلند بود و سقف نداشت چون این عمارت در یک جای عمیق بود و در اوقات باران آب شهر در حرم کعبه جمع میگردید لذا مردم برای جلوگیری این آب سدی راساختند مگر این کار نتیجهٔ خوبی نداد . در انجام کار طوری فیصله نمودند که باید عمارت موجود کعبه را از بیخ تخریب کرده و آن را سراز نو بسیار مقاوم و محکم اعمار نمایند . واقعهٔ خوب این بود که درین وقت یک کشتی تجارتی در بندر جده ناگهان با ساحل بحر تصادم کرد و پارچه پارچه شد . زمانیکه قریش ازین حادثه اطلاع یافتند ، ولید بن مغیره را به جده فرستاد و پارچه های آن کشتی را به قیمت خرید . درین کشتی بنام (باقوم) یک معمار رومی هم بود . ولید بن مغیره او را با خود آورد و تمام قریش به تعمیر کعبه آغاز کردند .

قبائل مختلف قریش تمام حصص این تعمیر را در بین خود تقسیم کردند.
تا هیچکدام آنها از شرف ساختن آن بی بهره نماند.

امازمانیکه نوبت به گذاشتن حجراسود در دیوارکعبه رسید، اختلاف ونزاع شدیدی به میان آمد زیرا هرکس میخواست تا این خدمت را بدست خود انجام نماید. اختلاف ونزاع شدیدی چهارروز جریان داشت.
وبه روز پنجم آن "ابوامیه بن مغیره" که یک شخص ریش سفید قریش بود این نظریه را ابراز نمود که فردا صبح هرکس اولتر از همه از دروازهٔ صفا داخل حرم بیت الله شریف گردید همان شخص باید غرض رفع این نزاع میانجی انتخاب گردد. همه آنها این نظر را پذیرفتند، فردای آنروز که روسای تمام قبایل به آنجا رسیدند. طبق فیصله قدرت الهی کسیکه اولتر از همه در آنجا حاضر شده بود، او جناب رسول کریم صلی الله علیه وآله وسلم بود. اما رسول کریم ص، نمی خواست که تنها وی

ازین شرف برخوردار گردد ، لذا آنحضرت فرمود ، قبایلیکه مدعی
گذاشتن حجراسود هستند یک یک نفر را از بین خود نماینده انتخاب
کنند . نبی کریم ﷺ حجراسود را در قدیفه (چادر) گذاشت و به
نمایندگان چهار قبیله مذکور فرمودند که هرکدام تان یک گوشهٔ قدیفه
را بگیرید و آن را بردارید . وقتیکه حجراسود تا جایش برده شد ،
رسول کریم ﷺ آن را با دست خود برداشت و در جای معینش گذاشت
به این ترتیب در اثر تدبیر نیک آنحضرت ﷺ از وقوع نزاع و یک
جنگ شدید جلوگیری بعمل آمد . سقف تعمیر کعبه ساخته شد ، اما
به خاطر کمبود سامان آلات بخشی ازین کعبه بیرون ماند ، که در
اطراف آن دیواری ساخته شد ، تا زمانی داخل کعبه گردد . و
این بخشی است که امروز بنام حطیم یاد میشود .

نکاح حضرت محمد(ص) با بی بی خدیجه رضی الله تعالی عنها ۵۵

حضرت خدیجه یک زن محترم بود و سلسلهٔ نسب او در پشت پنجم با حضرت محمد(ص) یکی میشود. چون این عصمت پناه صاحب عفت شرافت و اخلاق عالی بود از این لحاظ مردم اورا در زمان جاهلیت بنام طاهره یاد می نمود. این زن تا حدی ثروتمند بود که هنگام حرکت قافلهٔ تجارت مردم مکه سامان او به تنهائی با تمام قریش مساوی بودند. چون حضرت محمد(ص) در بسیاری از امور ملی و اجتماعی شرکت کرده بود و صداقت، دیانت، اخلاق و برخورد نیک او در بین مردم آنقدر شهرت یافته بود که مردم برایش لقب «امین» داده بود. ازین جهت بی بی خدیجه بر صفات و اخلاق نیک آنحضرت عاشق شد و پیام ازدواج خود را برایش فرستاد. درین زمان خدیجه بیوه بود و عمر حضرت محمد(ص) ۲۵ سال بود. اگرچه پدر خدیجه

درین وقت وفات بود اما کاکایش (عمرو بن اسد) حیات داشت.
درین عصر و زمان در بین عرب زنان اختیار داشتند تا در مورد
ازدواج خویش با کسی مفاهمه نماید با وجود اینکه کاکای خدیجه زنده بود
مگر او خودش تمام امور مربوط به ازدواج خود را مکملاً انجام داد. بتاریخ
معین ابو طالب و دیگر سران خانواده حضرت محمد ص به شمول حضرت حمزه رض
به خانهٔ حضرت خدیجه رفتند. ابو طالب خطبهٔ نکاح را خواند و خدیجه به عمر
چهل سالگی با حضرت محمد ص، ازدواج کرد.

رفتن حضرت محمدؐ به غار حرا

سه (۳) میل دورتر از مکه معظمه یک غار است که بنام (غار حرا) یاد میشود . حضرت محمد صلی الله علیه وسلم اکثر اوقات در آنجا می بود و به تعمق ، تفکر و عبادت الهی اشتغال میداشت . اشیای خوردنی و نوشیدنی را با خود می برد و یا حضرت خدیجه (رض) برایش می آورد .

اگرچه حضرت محمد (ص) در ابتدا ، در امور دنیا مشغول معلوم می شد ، اما زندگی اش از اول زندگی تفکر و تأمل بود و همیش در بررسی حقیقت و تلاش هدف مصروف بود . و غار حرا را محل خلوت و برای عبادت اختیار کرده بود . شش ماه قبل از نبوت در حالیکه حضرت محمد صلی الله علیه وسلم مشغول عبادت الهی بود از طرف خداوند کشف اسرار مخفی برایش آغاز شد . خواب های را میدید که فردا عیناً همانسان صدق میکرد . و روز به روز با حقیقت آشنا و نزدیکتر میگردید ،

تا اینکه به لطف خداوند در حالیکه در غار حرا مشغول عبادت بود یک فرشته آمد و او را تکان داد و گفت که بخوان . حضرت محمد در جوابش میگوید : من خواننده نیستم . باز کلمه بخوان از طرف فرشته برایش تکرار میشود و او نیز همان جواب قبلی خود را تکرار میکند . در سومین دفعه باز برایش تکان میدهد و میگوید که :

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝
اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۝ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۝
عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ۝

زبان مبارک حضرت محمد ، نیز طبق بیان فرشته با این کلمات گویا میشود و سینه اش به انوار حق و حقیقت روشن میگردد . به این ترتیب الله تعالی برای سعادت دنیوی و اخروی عالم بشریت و نابودی شرک و جهالت بار سنگین دعوت انسانها به پرستش ذات یگانه الله را بر دوش سرور

کائنات حضرت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گذاشت و آنحضرت پیغمبر شد.

مردم را دعوت نمودن به اسلام

جناب حضرت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وظیفۂ مقدس دعوت به اسلام را تا مدت سه سال بطور مخفی میانجامید. اما دربارۂ دعوت علنی و آشکار فکر میکرد و باکسانیکه ایمان آورده بودند مشوره میکرد. چندی بعد به حضرت علی صاحب دستور داد که تمام اعضاء خاندان عبد المطلب را دعوت نماید. تمام مردم خاندان عبد المطلب به شمول حضرت حمزه، ابو طالب و عباس جمع شدند. حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم ایستاد شد و فرمود: «چیزی راکه من آورده ام ضامن دین و دنیا می باشد پس کیست که در بالاکردن این بار سنگین با من همکاری کند.» باشنیدن این کلمات حاضرین مجلس از یکسر خاموش شدند. مگر حضرت علی صاحب

ناصرالدین شاهنشاه هند یک لشکر بزرگ و قوی را برای مقابله احمدشاه فرستاد بعداز جنگ شدید آتش بس اعلان شد وحکومت پنجاب این را قبول نمود که به حکومت قندهار مالیه بدهد . وهمچنین در ملتان و بلوچستان نیز حاکمان احمدشاه بابا مقرر گردیدند واحمدشاه به قندهار بازگشت .

درسال ۱۷۴۹ م ، احمدشاه بابا بر هرات حمله کرد . امیرخان حاکم دربار ایرانی درهرات مقاومت نشان داد که درنتیجه جنگ شدید شهر هرات تخریب شد و امیرخان دستگیر و اعدام گردید . احمدشاه بابا یک قطعه عسکر را تحت قوماندانی شاه ولی خان از هرات برای سرکوبی والیان باغی سمت شمال فرستاد ، وبعداز اندکترین مدت همه ایشان باحکومت مرکزی بیعت کردند . سفرسوم احمدشاه بقصد گرفتن نیشاپور بود ، مگر عباس قلی خان والی نیشاپور درجریان جنگ دستگیر شد . چون مردانگی عباس قلی خان مورد پسند احمدشاه گردید ، اورا دوباره حاکم نیشاپور مقرر نمود .

ناگهان برخاست وگفت :« باوجود اینکه چشمانم درد میکند ، پاهایم نازک است واز همه کم سن هستم ولی باز هم با شما همکاری میکنم» دیگر اعضای خاندان عبد المطلب که درین مجلس حاضر بودند به گفتگوی او گوش نداده وآن را مسخره دانسته واز مجلس برآمدند. حضرت محمدؐ باز بر تپه صفا بالا شد وبا صدای بلند مردم را دعوت کردند . وقتیکه مردم به آنجا جمع شدند ، حضرت محمدؐ به آنها فرمود : اگر من شما را بگویم که در پشت این کوه لشکری به این طرف در حرکت است شما باور میکنید ؟ همه شان گفتند، بلی ! زیرا که از شما همیشه راست شنیده ایم . باز فرمودند . « پس من به شما میگویم اگر ایمان نیاورید عذاب شدید بر شما نازل خواهد شد .» با شنیدن این حرف ها همه آنها خفه وخشمگین شدند . درین زمان گروهی از مسلمانان آماده شده بود که تعداد آن بیش از چهل نفر بود . حضرت محمد(ص)

به حرم کعبه رفت و وحدانیت خدا را اعلان نمود . در نظر کفار این کار بی عزتی و بی حرمتی حرم بود ، ازین جهت در بین قریش افواه ناگهانی پخش گردید . و مردم از هر طرف بر حضرت محمدؐ هجوم آغاز کردند . درین اثنا حضرت محمدؐ در خانهٔ حارث بن ابی هاله تشریف داشت . حارث که ازین حادثه اطلاع یافت ، به عجله به خانهٔ خود آمد ، و خود را بر آنحضرت انداخت مگر از هر طرف ضربات شمشیر بر آنها وارد آمد و حارث بن ابی هاله جام شهادت نوشید .

حارث بود که برای اولین بار در راه اسلام رنگ زمین را با خون خود سرخ گردانید .

تمرین ۶۳

۱ - زمره واری حضرت محمد(ص) بر عبدالمطلب صاحب چه وقت بیش از پیش گردید؟

۲ - حضرت محمد(ص) چند سال عمر داشت که عبدالمطلب مریض و وفات شد؟

۳ - حضرت محمد(ص) مردم خاندان عبدالمطلب را توسط حضرت علی(رض) برای چه دعوت نمود و آنها را چه گفت؟

۴ - حضرت محمد(ص) در چند سالگی برای اولین بار با کدام شخص به سفر شام رفته بود؟

۵ - کدام عالم در بصری حضرت محمد(ص) را از علایم شناخت که او پیغمبر آخر زمان است؟

۶ - زمانیکه راهب یهودی در مورد لات، منات و عزا از حضرت محمد(ص) پرسید آن حضرت در جوابش چه گفت؟

۷ - گروهی از یهودی ها که اراده کردند تا به آنحضرت ضرر برسانند، عالم و راهب یهودی به آنها چه گفت که از ضرر رساندن به آنحضرت منع شدند؟

۸ - در وقت سر از نو آباد شدن کعبه در مورد گذاشتن حجر اسود در بین -

ARIC
.....
.....
.....
.....

ناشر:

SWEDISH COMMITTEE FOR AFGHANISTAN
SCA
Established in 1980

مؤسسه تحویل کننده: سویدن
و بازار مشترک اروپا (EC)

سال چاپ: ۱۳۷۸ هـ.ش

تعداد: ۳۷۹۲

طبع: Rehmat Printing Press

قبایل قریش چه نزاع بوجود آمد ؟

۹ - نزاع گذاشتن حجر اسود را حضرت محمدؐ چطور از بین برد ؟

۱۰ - زمانیکه حضرت محمدؐ در حرم کعبه وحدانیت خدارا اعلان فرمود ، این کار در فکر کفار چگونه اثر کرد ، و در مقابل حضرت محمدؐ چگونه عکس العمل نشان دادند ؟

۱۱ - اولین بار در راه اسلام کدام شخص به شهادت رسید ؟

۱۲ - مردم در زمان جاهلیت بی بی خدیجهؓ را به کدام اسم یاد میکردند ؟

و حضرت محمدؐ چند سال عمر داشت که با بی بی خدیجهؓ ازدواج کرد ؟

۱۳ - خطبهٔ نکاح حضرت محمدؐ با بی بی خدیجهؓ در کدام جای و از طرف کدام شخص قرائت گردید ؟

۱۴ - رفتن حضرت محمدؐ به غار حرا مختصراً تشریح نمایید ؟

زمانیکه احمد شاه بابا پنجاب و کشمیر را با خاک افغانستان ملحق ساخت،
عازم دهلی گردید و آن را نیز گرفت ، احمدشاه بابا بعد از گرفتن دهلی
به قندهار مراجعت نمود درین وقت مرهتی ها و سیکها شورش کردند و در
دشت پانی پت با عساکر احمدشاه بابا جنگیدند . درین جنگ تعداد عساکر
مرهتی ها آنقدر زیاد بود که تنها تعداد نظامیان اسپ سوارشان به ۱۳۰ هزار
نفر میرسید علاوه از آن ۷۰ هزار عسکر پیاده ، ۲۵۰ فیل جنگی و ۲۲۰ توپ
نیز داشت ، درحالیکه تعداد عساکر احمدشاه بابا ۲۵۰۰۰ نفر بود .
بعد از سه ماه جنگ شدید مرهتی ها مغلوب شدند و ۲۲۰۰۰ نفر از
عساکرشان توسط عساکر احمدشاه بابا اسیر شده وغنایم بی شماری در
دست مسلمانان افتید .

درسال ۱۷۶۱ عیسوی قوت هند (مرهتی ها ، راجپوت وسیکها)
توسط احمدشاه بابا درهم شکست وبرای کمپنی برتانوی هند زمینه فعالیت

مساعد گردید . آخرین سفر نظامی احمدشاه بابا بطرف ایران بود که در آن مشهد را تصرف نمود . احمدشاه در سال ۱۷۷۳ عیسوی به سن ۵۰ سالگی وفات شد و در شهر قندهار جوار خرقه مبارک دفن گردید .

تمرین

۱ - احمدشاه بابا پسر کی و از کدام قبیلهٔ پشتون بود ؟

۲ - ذوالفقارخان کی بود و از طرف کدام شخص به کجا تبعید گردید ؟

۳ - احمدشاه بابا در کدام جای پادشاه و از طرف کی انتخاب گردید ؟

۴ - بعد از مرگ نادرافشار خاندان او از طرف کدام شخص سالم نگهداشته شد ؟

۵ - در وقت پادشاه شدن احمدشاه بابا اوضاع ممالک همسایه افغانستان چگونه بود ؟

۶ - مهمترین سفر احمدشاه به هندوستان کدام بود ؟

۷ ـ احمدشاه بابا مشکلات مالی خود را در آغاز سلطنت از کدام مدرک حل نمود ؟

۸ ـ درکدام سال زمینهٔ فعالیت برای کمپنی برتانوی مساعد بود ؟

۹ ـ سفرسوم احمدشاه بکدام طرف بود و با کی جنگید ؟

۱۰ ـ آخرین سفر احمدشاه بابا به کدام طرف بود و چه کرد ؟

تیمورشاه : (۱۷۷۳ ـ ۱۷۹۳ م)

تیمورشاه درسال ۱۷۴۳ عیسوی درشهر مشهد تولد گردید و در وقت وفات پدر خود والی هرات بود ، چون تیمورشاه ولیعهد پدرش بود ، در هرات مردم را جمع کرده و پادشاهی خود را اعلان نمود او نیز از طرف مردم تائید گردید و به طرف قندهار حرکت نمود .

در قندهار سلیمان برادر کلان تیمورشاه قبلاً سلطنت خود را اعلان کرده بود

بارسیدن تیمورشاه به قندهار سلیمان از سلطنت صرف نظر نمود و تمام سران قومی نیز از او اطاعت نمودند . تیمورشاه فیودالان وخوانین راکه برای سلطنت او خطرناک بودند از بین برد وتعدادی را از کار های رسمی برکنار ساخت وبعضی از ایشان را تبعید نمود .

چون سران قبائل در قندهار نفوذ زیاد داشتند ، ازین سبب تیمورشاه پایتخت افغانستان را از قندهار به کابل انتقال داد ، زیراکه کابل مرکز تمام مربوطات افغانستان آن وقت بود . بعداز انتقال پایتخت به کابل در قندهار سران قبائل شورش نمودند لیکن مغلوب شدند . همچنین در بلخ مشهد نیشاپور ملتان وکشمیر نیز شورش ها برپا شدند لیکن از طرف تیمورشاه خاموش گردیدند . تیمورشا تمام مخالفین خودرا از بین برد و یک دولت قوی وآرام را تاسیس نمود تیمورشاه که یک شخص استراحت طلب بود ، درفصل زمستان به پشاور و درفصل تابستان به کابل می رفت .

دولت اسلامی افغانستان
وزارت تعلیم و تربیه
ریاست تالیف و ترجمه

تاریخ

صنف پنجم

تاریخ

برای صنف پنجم

سال ۱۳۷۴ هـ ش

مؤلفين :

نیاز محمد « شاهد » و عبدالسلام

عضو مشورتي :

باطن شاه « صافی »

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست موضوعات

شماره	عنوان	صفحه
	قسمت اول ـ تاریخ افغانستان	
۱	ابدالی‌ها	۱
۲	جنگ‌ها و فتوحات احمدشاه	۴
۳	تیمورشاه	۸
۴	دوره شاه زمان	۱۳
۵	دوره اول سلطنت شاه محمود	۲۱
۶	سلطنت شاه شجاع	۲۳
۷	دوره دوم سلطنت شاه محمود	۲۸
	قسمت دوم ـ تاریخ اسلام	
۸	اوضاع عربستان قبل از اسلام	۳۴
۹	تولد و طفولیت حضرت محمدؐ	۳۷
۱۰	واقعه شق صدر حضرت محمدؐ	۴۲
۱۱	سفر حضرت محمدؐ بمدینه	۴۳
۱۲	حضرت محمدؐ تحت سرپرستی عبدالمطلب و ابوطالب	۴۶
۱۳	اولین سفر حضرت محمدؐ به شام	۴۷
۱۴	فیصله حضرت محمدؐ در گذاشتن حجر اسود	۵۲
۱۵	نکاح حضرت محمدؐ با بی بی خدیجه	۵۵
۱۶	رفتن حضرت محمدؐ به غار حرا	۵۷
۱۷	مردم را دعوت نمودن به اسلام	۵۹